

فقه و اصول، سال چهل و نهم، شماره ۴، شماره پیاپی ۱۱۱
زمستان ۱۳۹۶، ۶۸-۵۱

گونه‌های دلالت تقریر بر احکام شرعی*

عطیه علیزاده نوری

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

Email: atiyalizadeh4@gmail.com

دکتر حسین ناصری مقدم^۱

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: Naseri1962@ferdowsi.um.ac.ir

دکتر علیرضا عابدی سرآسیا

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: a-abedi@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

تقریر، به عنوان یکی از اقسام سنت، عبارت است از اینکه سخنی در محضر حضرات معصوم بیان شود، یا رفتاری در حضور ایشان سر زند، یا عقیده‌ای در برابرشان ابراز گردد، و به‌رغم تمکن از ردع، موضعی اتخاذ گردد که حاکی از رضایت ایشان باشد؛ در انگاره فقیهان، سنت تقریری در عرض قول و فعل معصوم از حجیت برخوردار بوده و به عنوان یکی از ادله استنباط احکام در فرآیند استنباط، به‌شمار می‌رود.

مسائل مختلفی در باب تقریر معصوم قابل بحث است؛ از جمله آن‌ها، بررسی قلمرو دلالتی این قسم از سنت است که تاکنون به تفصیل بدان پرداخته نشده است. نوشته پیش رو با هدف تبیین این گستره و قلمرو، به بررسی دلالت تقریر بر انواع احکام، اعم از تکلیفی و وضعی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: تقریر، سنت تقریری، سکوت، عدم ردع، حکم تکلیفی، حکم وضعی.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۰۳/۳۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۴/۰۳/۱۶.

مقدمه

بررسی نوشته‌های اصولی، بیانگر کم‌توجهی اصولیان شیعه به بحث سنت تقریری و عدم غنای کتب ایشان در پرداختن به جزئیات این امر است. تنها نوشته‌ای که تا حدی مبسوط به بحث در این باب پرداخته، کتاب مفاتیح الاصول مرحوم مجاهد است (باب التقریر، ۲۸۷-۲۹۲) که ایشان نیز بعضاً در مواردی به آرای اهل سنت استناد نموده‌اند؛ از این رو مقاله حاضر با الهام از منابع اصولی اهل سنت، به بحث دلالت تقریر بر احکام شرعی روی آورده است؛ لیکن فرضیه موجود در این پژوهش، مخالف آرای اهل سنت بوده و بنابراین، با نگاهی انتقادی نسبت به مبانی اهل سنت، با ارائه مصادیقی از روایات، اعم از شیعی و سنی، در جهت اثبات نظر مختار برآمده است.

اهمیت سنت در استنباط احکام

هر فردی، اندک آشنایی با فقه اسلامی داشته باشد، تصدیق خواهد کرد که قسمت اعظم فقه، بر اساس سنت و روایات حاکی از سنت، شکل گرفته است؛ بنا بر این، شناخت ابعاد سنت و وجوه حجیت و قلمرو اعتبار آن، تأثیر به‌سزایی در فرآیند استنباط احکام شرعی، به جای خواهد گذاشت؛ زیرا علی‌رغم اینکه «اساس و زیربنای تمام دستورهای اسلامی را قرآن و سنت [و عقل] تشکیل می‌دهد، ولی در این میان، احتیاج مسلمانان نسبت به سنت، بیش از [بقیه] است؛ چرا که آیات مربوط به قوانین و احکام در قرآن، بسیار محدود و بنا بر قول مشهور، پانصد آیه است و اکتفا نمودن به این آیات بدون مراجعه به سنت و حدیث، کافی نیست؛ به این دلیل که اولاً، این آیات، دارای اجمال، اطلاق و... بوده که توضیح و تبیین آن‌ها در سنت و احادیث موجود است؛ ثانیاً، احکام و قوانین اسلام بسیار گسترده است، در حالی که آیات الاحکام بسیار محدود بوده و در نتیجه جوابگوی آن احکام گسترده نخواهد بود؛ [و عقل نیز به تنهایی نمی‌تواند پاسخ تمام مسائل تعبدی را بیابد]؛ از این رو دانشمندان شیعه و سنی در این باره هم‌عقیده‌اند که حدیث صحیح، بر تمام مسلمانان حجت است و مانند قرآن، متابعت از آن بر هر مسلمانی واجب است. شافعی در این باره می‌گوید: «از یک طرف، در قرآن همه امور مورد نیاز نیامده؛ از طرف دیگر، مواردی هم که آمده، بسیاری از آن‌ها نیازمند بیان و تبیین است؛ (و در این جهت، فرقی بین عبادات و معاملات نیست)،... (شافعی، ۳۲-۳۳) و اگر به کلی سنت را مردود بشماریم، به مشکل بزرگی گرفتار خواهیم آمد» (ولایی، ۲۱۶-۲۱۷) لذا گفته‌اند: انکار حجیت سنت، انکار ضروریات دین است، [بدین لحاظ که انکار سنت، در تلازم با انکار خود معصوم است که با ادله قطعی، مأمور به تبعیت از آن شده‌ایم] و با کسی که منکر ضروری دین باشد، حسابی نخواهیم داشت؛ چرا که خارج از اسلام است (حکیم، ۱۲۶؛ خضری، ۲۳۹).

به نظر می‌رسد تا کنون در باب قلمرو تقریر، کار درخوری صورت پذیرفته است و نگارندگان بر این باورند که تلاش پیش رو، کاری است که چندان مسیوق به سابقه نیست. بحث پیش رو راجع به سنت تقریری و بررسی انواع دلالات این قسم از سنت است؛ بنا بر این، اگر بخواهیم بر مبنای مسئله محور بودن، این کار را در رده تحقیقات علمی - پژوهشی به‌شمار آوریم، پرسش اصلی این تحقیق، بیان نحوه دلالت تقریر بر احکام شرعی خواهد بود.

تعریف تقریر

به طور کلی در مورد تقریر می‌توان به دو دسته از تعاریف اشاره نمود:

اول: سکوت^۱

«سنت تقریری، آن است که کسی در منظر و مسمع معصوم کاری انجام دهد و یا سخنی درباره یک حکم شرعی به‌زبان آورد و یا اعتقاد خاصی را بیان کند و معصوم با علم و التفات، سکوت نموده و جلوی این عمل یا گفتار یا پندار را نگیرد؛ این سکوت به معنای صحه گذاشتن و امضای آن فعل، قول و یا عقیده است» (محمدی، ۱۱۱/۳ و نیز ر.ک: میرزای قمی، ۴۹۵؛ صدر، ۹۷/۱).

دوم: عدم ردع

«تقریر، عبارت است از اینکه معصوم از اعتقاد شخص یا جماعتی یا از انجام فعل توسط ایشان یا از جریان سیره آن‌ها بر عملی، آگاهی یافته [و در عین حال] عملشان را انکار نموده و ایشان را از آن [عقیده، عمل و یا سیره] منع نفرماید؛ [البته به شرطی که] ترس یا تقیه‌ای وجود نداشته باشد. [عدم ردع معصوم در اینجا] به منزله تقریر چیزی است که از آن‌ها صادر شده و حجت و دلیل بر صحت آن عقیده و جایز بودن آن اعمال و عادات است» (مشکینی اردبیلی، ۱۴۲).

این تعریف گرچه نسبت به تعریف قبل، از عمومیت بیشتری برخوردار است، اما باید اذعان نمود که هر عدم ردعی، دال بر تقریر نبوده و مشخصه اصلی تقریر، یعنی نشانه رضایت بودن نیز باید در آن لحاظ شود.

نسبت تقریر با قول و فعل

نسبت تقریر با قول:

گرچه شاید در ظاهر امر، بین قول و تقریر، رابطه‌ای جز تباین متصور نباشد و آن دو، بیگانه از هم انگاشته شوند، اما باید اذعان نمود که در مواردی، تقریر به وسیله قول، محقق می‌شود؛ و استعمال تعبیری

۱ - نگارندگان نوشته حاضر، در مقاله دیگری با عنوان «گونه‌شناسی تقریر در فقه مذاهب» در این رابطه مطالبی را یادآور گشته و پس از آن به بحث از انواع تقریر پرداخته‌اند. (مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهارم و ششم، شماره پیاپی ۹۹، زمستان ۱۳۹۳، صص ۹۹-۱۱۱).

مانند «قال احسنت»، «قال بارک الله»، «قال صدق»، «قال بخ بخ» و عباراتی از این قبیل در کلام ائمه مؤید چنین ادعایی است. به بیان دیگر می‌توان نسبت منطقی عام و خاص من وجه را بین قول و تقریر در نظر گرفت.

شاهد مثال فقهی این مطلب، تقریری است که از سوی پیامبر نسبت به معامله‌ای صورت گرفته است؛ آنچنان که در حدیث مشهوری می‌خوانیم: «از عروه بارقی نقل شده که گفت: رسول الله دیناری به من داد تا برای ایشان گوسفندی بخرم. من دو گوسفند خریدم و یکی از آن دو را به دیناری فروختم و با یک دینار و یک گوسفند نزد پیامبر بازگشتم؛ سپس آنچه را برایم اتفاق افتاده بود، برای پیامبر بازگو کردم؛ پس حضرت به من فرمودند: خداوند به معامله تو برکت دهد» (نوری، ۲۴۶/۱۳؛ ترمذی، ۳۶۵/۲). در این مورد از آنجا که مدلول مطابقی کلام، حکم شرعی نیست، نمی‌توان آن را در شمار سنت قولی حساب کرد؛ و چون مدلول مطابقی آن تأیید و امضا، و مدلول التزامی آن، حکم شرعی است، در زمره سنت تقریری محسوب می‌شود.^۲

فقیهان نیز به این روایت برای جواز و صحت بیع فضولی استناد کرده‌اند (علامه حلی، نه‌ایة الاحکام فی معرفة الاحکام، ۴۷۵/۲؛ همو، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، شرح ۳۴۵/۲؛ خویی، ۲/۷۳۸).

نسبت تقریر با فعل:

بیان شد که تقریر، عبارت است از: «سکوت یا خودداری یا امساک معصوم از انکار نمودن قولی که گفته شده یا فعلی که انجام شده است». (مرداوی، ۱۴۳۵/۳) کف و امساک و سکوت به معنای واحد هستند (فاروقی، ۲/۶۴۶).

اصولیان در اینکه آیا تقریر، فعلی از افعال است یا نه، بر دو قول اختلاف نظر دارند:

قول اول: کف، فعلی از افعال و نوعی فعل جوانحی است و این قول بسیاری از اصولیان اهل سنت است. (اسنوی، ۱۰/۲؛ ابن‌همام، ۱۴۲/۳؛ سبکی، ۷۴/۲؛ شوکانی، ارشاد الفحول، ۱/۱۴۰) این گروه بر مطلوب خویش چنین استدلال نموده‌اند:

(أ) آیه «کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون» (مانده/۷۹)؛ خداوند، نهی نکردن ایشان از منکر را فعل نامیده است (شنقیطی، ۴۶/۱؛ عبدالقادر، ۲۰۹).

(ب) آیه «لولا ینهاهم الوبائیون و الاحباو عن قولهم الإثم و أکلهم الشحمت لبئس ما کانوا یصنعون» (مانده/۶۳)؛ خداوند، ترک نمودن نهی در برابر منکر توسط علما را صنع می‌نامد و صنع همان فعل و بلکه

۲ - توضیح بیشتر این مطلب، در بیان معیار تمایز تقریر از قول و فعل خواهد آمد.

اقوی از آن است (شنیطی، ۱/ ۴۶)؛ زیرا فعل، تنها زمانی صناعت نامیده می‌شود که مستقر، استوار و ثابت گردد (فخر رازی، ۱۲/ ۳۹ - ۴۰).

ج) قول پیامبر که فرمودند: «مسلمان، کسی است که مسلمانان از دست و زبان وی در امان باشند»؛ (کلینی، ۲/ ۲۳۴؛ مجلسی، ۱/ ۱۱۳؛ بخاری، ۱/ ۸؛ مسلم بن حجاج، ۱/ ۴۸) در این حدیث ترک آزار و اذیت، اسلام نامیده شده است (شنیطی، ۱/ ۴۷).

بر طبق این نظر، عده‌ای از اصولیان، سنت را چنین تعریف کرده‌اند: «آنچه از قول یا فعل از معصوم صادر شده است» (سبکی، ۲/ ۲۶۳؛ عطار، ۴/ ۱۴۴).

برخی از اصولیان نیز در تعریف سنت، به افعال معصوم اکتفا نموده با این توجیه که ایشان قول را نیز نوعی فعل به‌شمار آورده‌اند (ابن‌همام، ۲/ ۲۹۷).

قول دوم: اکثر اصولیان شیعه و برخی از اصولیان اهل سنت (شاطبی، ۴/ ۵۸؛ فوزان، خلاصة الاصول، ۱/ ۴)، سنت را بر سه قسم دانسته و فعل و تقریر را قسیم یکدیگر و در عرض هم قرار داده‌اند. شاید برای این قول بتوان چنین استدلال نمود که: کف، انتفای محض است، پس فعل نیست (آمدی، ۱/ ۱۴۷؛ شاطبی، ۴/ ۴۱۹).

«این احتمال نیز وجود دارد که شاید اصولیان از باب اهمیت و توضیح بیشتر، تقریر را به عنوان قسم مستقلی از انواع سنت بیان کرده‌اند؛ زیرا بسیاری از احکام، با تقریر ثابت شده است؛ و نیز در استقلال تقریر، اشاره‌ای است به اینکه برای معصوم جایز است امانتی را که بر عهده اوست و امر به تبلیغ آن شده، به هر شکلی پردازد؛ در نتیجه سکوت ایشان خالی از فایده نیست.

همان‌گونه که امام علی فرمودند: «و صمته لسان» یعنی سکوت ایشان به منزله سخن گفتن است و خالی از فایده نیست (ابن‌ابی‌الحدید، ۷/ ۶۹، خطبه ۹۶). و به همین دلیل، اصولیان در تعریف سنت، تقریر را به عنوان قسم جداگانه‌ای ذکر نموده‌اند» (راشد، ۴۶).

معیار تمایز تقریر از قول و فعل^۳

تا کنون برای تشخیص سنت قولی و فعلی از سنت تقریری معیاری ارائه نشده است، اما شاید بتوان گفت: در حقیقت، در سنت قولی و فعلی، گزاره‌های حاکی از سنت، به طور مطابقی یا تضمینی و گاهی التزامی (مانند دلالت تنبیه و ایماء) دلالت بر حکم شرعی دارند؛ اما در سنت تقریری، حکم شرعی، مدلول مطابقی یا تضمینی عبارت نیست و این مدلول، به طور مستقیم یا غیر مستقیم حاکی از تأیید و

۳ - در ارتباط با معیار تمایز تقریر از قول و فعل، در مقاله پیشین به تفصیل توضیحاتی بیان شده است. «گونه‌شناسی تقریر در فقه مذاهب»، مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهارم و ششم، شماره پیاپی ۹۹، زمستان ۱۳۹۳، صص ۹۳-۹۹.

امضاست، اما این امضا به دلالت التزامی، حکم شرعی را نشان می‌دهد.^۴

دلالت تقریر بر احکام تکلیفی و وضعی

شاید بتوان چنین ادعا نمود که در باب سنت تقریری مهم‌ترین مطلب بعد از اثبات حجیت تقریر، بحث از نحوه دلالت آن بر احکام شرعی است؛ از این رو ضروری است تا با بررسی دلالت تقریر بر انواع احکام شرعی، اعم از تکلیفی و وضعی بحث را دنبال نماییم؛ البته باید اذعان نمود که اصولیان در این بخش از مباحث، دچار اختلاف نظر گشته و نظر یکپارچه‌ای ارائه ننموده‌اند.

پرسش اصلی در اینجا این است که آیا تقریر، فقط بر اباحه دلالت می‌کند یا احتمال دلالت بر سایر احکام تکلیفی و وضعی را نیز دارد؟ در این مسئله پنج قول وجود دارد:

«قول اول: تقریر پیامبر فقط بر استحباب، حمل می‌شود؛ این سربج در کتاب الودائع بر خلاف قول و فعل، در باب سنت تقریری به این نظر معتقد است» (زرکشی، ۳/ ۲۷۰).

قول دوم: تقریر، بر اباحه [به معنای اعم]^۵ حمل می‌شود؛ و این نظر اکثر اصولیان است. (همان، ۳/ ۲۷۱؛ ابن حمید، ۱/ ۶۳)

حکیم، در این باره می‌نویسد: «ظاهراً مفاد تقریر و امضا از طرف پیامبر و به طور کلی معصوم، نسبت به عملی بیشتر از جواز و اباحه به معنای عام کلمه نخواهد بود... البته بیان فوق، در صورتی است که قرینه‌ای برای تعیین نوع حکم عمل انجام شده وجود نداشته باشد؛ ولی به هر حال، اقرار مردم بر ترک فعل نیز به بیشتر از عدم وجوب، نمی‌تواند دلالت کند و نیز تقریر نمی‌تواند به اباحه به معنای خاص دلالت کند؛ چون تعیین آن در میان احکام پنج‌گانه، محتاج دلیل است...» (حکیم، ۲۳۶-۲۳۷).

زرکشی نیز این مسئله را به نقل از ابی نصر بن قشیری ذکر کرده و قول اباحه را ترجیح داده است؛ چرا که وی بنای اصل را بر اباحه می‌داند؛ زیرا قدر متیقن از انجام فعل یا تقریر، آن است که فعل، حرام نباشد (زرکشی، ۳/ ۲۷۱).

ابن حزم می‌گوید: «اقرار پیامبر بر آنچه بدان علم یافته و آن را انکار ننموده، فقط آن شی را مباح می‌کند و آن را واجب یا مستحب نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند، تبلیغ را بر پیامبر واجب گردانده^۶ و به وی خیر داده که

۴ - تذکر: مفاهیم نیز که مدلول التزامی کلام محسوب می‌شوند در ضمن سنت قولی جای می‌گیرند و تفاوت آن‌ها با سنت تقریری، آن است که در مفاهیم، مدلول مطابقی کلام نیز حکم شرعی است؛ بر خلاف سنت تقریری که تنها مدلول التزامی آن، حکم شرعی است.

۵ - گاهی به آن ترخیص در مقابل وجوب و حرمت گفته می‌شود. اباحه به این معنا علاوه بر مباحث به معنای اخص، شامل مستحبات و مکروهات نیز می‌گردد؛ چون همه این‌ها در الزامی نبودن، مشترک‌اند (صدر، ۱/ ۱۴۷).

۶ - «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ویک» (مانده/۶۷).

او را از خطرات احتمالی مردم نگاه می‌دارد؛^۷ و تبیین آنچه که بر مردم نازل شده را بر ایشان واجب گردانده است؛^۸ پس کسی که ادعا نماید که ایشان به منکری علم پیدا کرده ولی آن را انکار نموده، مرتکب کفر شده است؛ زیرا منکر گشته که ایشان [آن حکم را] آن گونه که مأمور بوده ابلاغ کرده است...» (ابن حزم، ۲/ ۱۳۸-۱۳۹).

قول سوم: اباحه به معنای اخص^۹؛ سبکی در رد اباحه بالمعنی الاعم می‌نویسد: «نقلی در این رابطه نیافتیم» و نمی‌پذیرد که تقریر، علاوه بر اباحه، دلالت‌گر حکم استحباب و کراهت نیز باشد؛ خود او در این قضیه قائل به صرف اباحه بالمعنی الاخص است (عطار، ۲/ ۷۰).

«قول چهارم: توقف، یعنی حکم نمی‌شود به اینکه مباح، واجب و یا مستحب باشد. این نظر قاضی باقلانی است» (زرکشی، ۳/ ۲۷۱).

قول پنجم: تقریر بر جمیع احکام شرعی خمسه تکلیفیه (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه) و احکام وضعیه می‌تواند دلالت داشته باشد (طباطبائی، ۲۹۰).

عبارتی از مرحوم اصفهانی به این مطلب اشعار دارد؛ آنجا که در کتاب الفصول الغریبه می‌نویسد: «اگر فردی در محضر معصوم، عملی از عبادات یا معاملات^{۱۰} را به قصد شرعی بودن آن انجام دهد، به گونه‌ای که معصوم به عمل و نیت او علم یابد و آنجا مانعی از انکار نبوده باشد، دلالت می‌کند بر اینکه عمل، مشروع و صحیح بوده است؛ چرا که در غیر این صورت آن را انکار می‌کرد...» (اصفهانی، ۳۱۵).

مرحوم مظفر نیز در این رابطه می‌فرماید: «هرگاه تقریر با شرایطش تحقق پذیرد، مسلمانه در آنجا که احتمال حرمت آن می‌رود، ظاهر در جواز فعل خواهد بود؛ چنان که در آنجا که عبادت یا معامله است ظاهر در مشروعیت و صحت فعل است؛ زیرا اگر آن عمل در واقع، حرام باشد یا خلل و نقصانی در آن وجود داشته باشد، معصوم وظیفه دارد که از باب امر به معروف و نهی از منکر در صورتی که فاعل آگاهانه مرتکب آن شده باشد، وی را نهی کند و از ارتکاب آن باز دارد؛ و در صورتی که فاعل، جاهل به حکم آن باشد، این وظیفه از باب وجوب تعلیم جاهل خواهد بود» (مظفر، ۳/ ۷۰).

اما آنچه از عبارت صاحب فصول به دست می‌آید اثبات حکم تکلیفی و وضعی به وسیله تقریر به

۷ - «و الله يعصمك من الناس» (مانده/۶۷).

۸ - «و أنزلنا إليك الذکر لتبين للناس ما نزل إليهم» (نحل/۴۴).

۹ - اباحه به معنای اخص، نوع پنجم احکام تکلیفی به حساب می‌آید و از آن به مساوات فعل و ترک در نظر مولی تعبیر می‌شود (صدر، ۱/ ۱۴۷).

۱۰ - باید توجه داشت که تقریر یک معامله، علاوه بر مشروعیت و حلیت، دلالت بر صحت آن نیز دارد و اگر معامله‌ای که در مرآی و منظر معصوم انجام می‌شود باطل باشد، همان وظیفه تبلیغی که در صورت نامشروع بودن معامله، بیان را ایجاب می‌کند، در مورد باطل بودن نیز بیان را ایجاب می‌کند.

صورت فی الجمله است. اما اینکه آیا سایر احکام تکلیفی و وضعی نیز قابلیت اثبات به وسیله تقریر را دارند، به نظر می‌رسد که از این جهت هیچ تفاوتی میان صحت و سایر احکام وضعی یا حتی تکلیفی وجود نداشته باشد و اینکه چه حکمی از تقریر مستفاد شود، بسته به این است که مقو به، چه بوده باشد؛ اگر مردم، عملی را واجب بدانند و معصوم آن را تقریر نماید، و خوب آن عمل مستفاد می‌گردد؛ همچنین است اگر معامله‌ای را صحیح یا لازم بدانند. پس تمامی احکام تکلیفی و وضعی در صورتی که مقو به، قرار گیرند، از تقریر، قابل استفاده می‌باشند. البته آنچه در مسئله تقریر، بسیار اهمیت دارد این است که باید دقیقاً بتوان احراز کرد که مقو به چه بوده است و اگر نتوان به این مسئله پی برد، از آنجا که تقریر در شمار ادله لیه محسوب می‌شود (انصاری، ۶۰۵)، باید به قدر متیقن آن اکتفا نمود؛ یعنی در مورد حکم تکلیفی اگر مقو به، فعل باشد، باید حکم مستفاد از تقریر را اباحه دانست و چنانچه مقو به، ترک باشد، حکم کراهت قابل برداشت است؛ و در مورد حکم وضعی (مثلاً صحت و بطلان)، در صورتی که مقو به، فعل باشد، قدر متیقن، صحت عمل، و در صورت ترک بودن مقو به، تقریر، دلالتی بر حکم وضعی نداشته و تنها می‌تواند به حکم تکلیفی کراهت اشاره داشته باشد.

از مجموع مطالب فوق چنین به نظر می‌رسد که قول پنجم قابل تأیید است.

مثال برای هر یک از احکام خمسسه تکلیفیه و احکام وضعی:

دلالت بر وجوب:

در مورد برخی از آداب و رسوم که جنبه الزامی دارند، به این معنا که مردم یا به تعبیری همان مقو له، آن عمل را به عنوان واجب انجام می‌دهد و یا اعتقاد به وجوب آن داشته باشد، در این صورت، تقریر نمودن معصوم، نسبت به آن امور، بیانگر الزامی بودن آن خواهد بود. به عبارت دیگر، هر جا که مقو به، وجوب یک چیز باشد، این تقریر دلالت بر وجوب می‌کند. این مسئله به دو صورت قابل تصور است:

صورت اول اینکه مقو له، اعتقاد به وجوب آن عمل داشته باشد. در این صورت، این تقریر، در حقیقت تقریر آن اعتقاد، یعنی وجوب آن عمل است و از این رو دلالت بر وجوب می‌کند.

صورت دوم اینکه مقو له در مورد وجوب یک چیز تردید دارد و به نحو پرسش، از وجوب آن سؤال کرده یا به نحو تردید، اعتقاد دیگران نسبت به وجوب آن را برای معصوم نقل می‌کند و حضرت با تقریر خود، بر وجوب آن عمل یا صحت آن اعتقاد صحه می‌گذارند.

از عبارات بالا روشن می‌شود که شرط استفاده وجوب از تقریر معصوم، این است که احراز گردد مقو به، وجوب آن چیز بوده است و بنا بر این، اگر نتوان چنین چیزی را احراز کرد، نمی‌توان از صرف تقریر، چنین چیزی را برداشت کرد. برای نمونه، اگر معصوم، فعلی که توسط دیگران انجام شده تقریر نموده و ما

نمی‌دانیم که آن شخص، فعل را به عنوان واجب انجام می‌داده یا خیر، و یا اگر چه می‌دانیم که به عنوان واجب انجام می‌داده اما نمی‌دانیم که آیا تقریر معصوم، (علاوه بر تقریر نفس عمل)، شامل تقریر وجوب نیز می‌شود یا خیر، در این صورت نمی‌توان از مجرد تقریر، حکم وجوب استفاده کرد.

مصادیقی از دلالت تقریر بر وجوب در ذیل، بیان گردیده است:

۱- شیخ در تهذیب از محمد بن علی بن شجاع نیشابوری روایت کرده که: «وی از امام هادی در مورد مردی سؤال نمود که از طریق شغلش به مقدار صد کرگندم دست پیدا کرد. یک دهم (ده کو) آن را به عنوان زکات پرداخت کرد و سی کر آن را به واسطه تعمیرات، هزینه کرد و برایش شصت کو باقی ماند. [سپس از امام سؤال نمود:] چه مقدار، حق واجب شما است؟ و آیا برای اصحاب نیز حق واجبی [نسبت به آن مال] وجود دارد؟ پس امام در نامه نوشتند: یک پنجم از مقداری که از هزینه آن اضافه آمده بود را برای من قرار ده» (طوسی، ۱۶/۴).

این حدیث در گرفتن یک دهم از تمام محصولات زمین، و اینکه هزینه، فقط بعد از آن خارج می‌شود صراحت دارد؛ اگر چه این مطلب در کلام سؤال کننده بود، اما امام آن را تقریر نموده و انکار فرمودند؛ و تقریر ایشان نیز اجماعاً حجت است (بحرانی، ۱۲/۱۲۴).

با توجه به توضیحات بالا، باید گفت از آنجا که در این حدیث، مقوله در کلام خود تصریح به وجوب آن کرده، مقوله به، وجوب آن عمل است.

۲- روایت شده که: «مردی از امیر مؤمنان سؤال کرد: من در حال احرام بودم که ماده شتر من، تخم شترمرغی را زیر پا، له کرد. آیا بر من کفاره‌ای است؟ حضرت فرمودند: در این مورد از پسر من حسن سؤال کن؛ و خود حضرت در جایی بود که سخن پسرش را می‌شنید. پس مرد به سوی امام حسن روی آورد و این مطلب را از ایشان سؤال نمود؛ حضرت فرمودند: «بر تو واجب است که شتر نر را به تعداد تخم‌هایی که شکسته شده، بر شتر ماده بجهانی و بچه شترهای حاصل از آن را برای خانه خدا قربانی کنی». امام علی به امام حسن فرمودند: «پسرم، چگونه این مطلب را گفتی در حالی که می‌دانی که شاید شتر، بچه‌اش را افکنده باشد یا در او چیزی بوده که موجب افتادن بچه شده باشد؟» امام حسن فرمودند: «چه بسا تخم، تباه باشد؛ امیر مؤمنان لبخند زدند و به امام حسن فرمودند: «راست می‌گویی پسرم» سپس این آیه را تلاوت نمودند: «هُوَ يَتَّبِعُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^{۱۱} (طوسی، تهذیب الاحکام، ۵/۳۵۴ - ۳۵۵؛ حر عاملی، ۵۳/۱۳).

۱۱ - آن‌ها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و داناست (و از کوشش‌های آن‌ها در مسیر رسالت خود، آگاه است). (آل عمران/۳۴).

تصدیق امام علی نشانه درستی کلام امام حسن و تأیید آن است و از آنجا که مقو به، وجوب پرداخت کفاره می باشد، این تقریر دلالت بر وجوب می کند. فقها به این تقریر در همین مسئله (وجوب پرداخت کفاره به نحو مذکور)، استناد نموده اند (برای نمونه ر.ک: مفید، المقنعه، ۴۳۶ - ۴۳۷؛ صاحب جواهر، ۲۰/۲۱۳).

دلالت بر حرمت:

در مواردی ممکن است مخاطب معصوم (ع)، عملی را حرام بداند و معصوم (ع) وی را بر این اعتقادش تقریر نماید؛ و یا معصوم (ع) جز از طریق قول صریح، حرمت عملی را یادآور شود.

۱- «از سعد بن ابی وقاص نقل شده که گفت: بیمار شدم؛ کسی را پیش پیامبر فرستادم؛ گفتم: مرا رها کن (اجازه بده) تا مالم را هر طور می خواهم تقسیم کنم؛ قبول نکرد؛ گفتم نصف مالم را؟ نپذیرفت؛ گفتم: یک سوم؟ پس ایشان سکوت نمود». (ابن مبارک، ۱۳۴) سکوت حضرت، بیانگر حکم عدم جواز وصیت به بیش از یک سوم اموال، در مرض منجر به مرگ است. البته این مثال می تواند ناظر به حکم وضعی بطلان تصرفات مریض در بیش از ثلث نیز تلقی شود.

۲- «از حسین بن عبدالله نقل شده که گفت: معلی بن خنیس و ابن ابی یعفور، در سفر با هم همراه شدند؛ پس یکی از ایشان (معلی) از ذبیحه یهود و نصاری خورد و دیگری (ابن ابی یعفور) از خوردن آن امتناع ورزید. سپس هر دو نزد امام صادق گرد آمده و به ایشان [از آنچه اتفاق افتاده بود] خبر دادند؛ حضرت پرسید: کدام یک از شما از خوردن ابا نمود؟ گفتم: من، فرمودند: آفرین بر تو» (کلینی، ۶/۲۳۹؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹/۶۴).

تحسین امام نسبت به ابن ابی یعفور، عمل وی را تأیید نموده و دلالت ضمنی بر عدم تجویز عمل معلی دارد. همانگونه که شیخ مفید (حرمة ذبائح اهل الکتاب، ۲۹) این روایت را به عنوان یکی از ادله قائلان به تحریم ذبائح اهل کتاب ذکر کرده و این نظر را به جمهور شیعه منتسب دانسته است (همان، ۲۰).

البته شاید بتوان گفت اینکه امام تنها ابن ابی یعفور را تحسین کردند و معلی را توبیخ فرموده و در مورد عمل وی سکوت نمودند، نشان از این باشد که عمل معلی حرام نبوده است و از این رو، از این تقریر، تنها استحباب اجتناب از ذبائح اهل کتاب استفاده می شود.

۳- سلیمان بن خالد روایت کرده که: «به امام موسی بن جعفر گفتم: ما حدیثی از حضرت صادق روایت کردیم، دوست دارم که آن را از (زبان) شما بشنوم. حضرت فرمودند: کدام حدیث؟ گفتم: حدیث، این گونه به من رسیده که ایشان در مورد فردی که سر مرد مرده ای را قطع کرده بود، فرمودند: پیامبر در این مورد بیان داشته اند که: خداوند نسبت به مسلمان مرده، همان چیزی را حرام کرده که نسبت به مسلمان

زنده، حرام است؛ پس هر کس نسبت به میت، عملی را انجام دهد که به وسیله آن، نفس زنده از بین می‌رود، بر عهده او دیه خواهد بود. حضرت فرمودند: امام صادق راست گفت...» (شهید ثانی، شرح، ۱۵/۴۹۱).

در این حدیث، امام کاظم کلام منقول از پدرشان را تأیید فرمودند که در آن اشاره به حرمت قطع اعضای بدن شخص مرده شده و گویا این حکم تحریمی و ضمان شخص جانی، مورد تقریر واقع شده است.

دلالت بر استحباب:

۱- جابر بن یزید جعفی از امام باقر نقل می‌کند که شنیدم حضرت می‌گفتند: «روزی پیامبر مردی را دیدند که از بامداد تا شامگاه دنبال دیگری بود، سپس پیامبر نزد ایشان آمده و فرمودند: چه چیزی شما را اینجا نشانده است؟ یکی از آن دو گفت: ای رسول خدا، من حقی بر گردن او دارم. دیگری گفت: ای پیامبر خدا او بر گردن من حقی دارد، اما من معسر هستم و به خدا سوگند که چیزی ندارم. پیامبر در باب مهلت دادن به معسر (در پرداخت دینش) حدیثی فرمودند؛^{۱۲} مرد با شنیدن این کلام حضرت، گفت: یک سوم مال را به تو بخشیدم؛ یک سوم آن را تا سال دیگر برایت به تأخیر انداختم؛ و یک سوم را به من بده؛ پیامبر فرمودند: چه کار خوبی» (نوری، ۴۱۱/۱۳؛ بروجردی، ۳۰۵/۱۸ - ۳۰۶).

حضرت، با تحسین مرد طلبکار، عمل وی را که فراتر از سفارش حضرت در به تأخیر انداختن طلب بود، تأیید نمودند. از طرفی باید توجه داشت که به اتفاق فقها، بخشیدن طلب یا قسمتی از آن، وجوب ندارد و از این رو تقریر پیامبر (که در حقیقت تقریر مجموع عمل آن شخص، اعم از به تأخیر انداختن ثلث، و بخشیدن ثلث دیگر و مطالبه ثلث آخر بود) دلالت بر استحباب آن عمل دارد.

۲- سکونی به نقل از امام صادق می‌گوید: غلامی که به سن بلوغ نرسیده بود، نزد رسول الله عطسه نمود و الحمد لله گفت؛ حضرت به وی فرمودند خداوند به تو برکت دهد (کلینی، ۶۵۵/۲).

این روایت، بر استحباب تسمیت^{۱۳} غلام با عبارت «بارک الله فیک» در زمانی که حمد خداوند را بر زبان جاری می‌کند، دلالت دارد. (بحرانی، ۹۶/۹) این دلالت، از باب دلالت فعل معصوم است.

همچنین این روایت، بر استحباب حمد گفتن پس از عطسه دلالت دارد که این دلالت از باب تقریر می‌باشد؛ زیرا پیامبر با گفتن بارک الله وی را تشویق کردند. البته دلالت آن بر استحباب از آن رو است که در این مورد، تحسین معصوم دلالت بر ترجیح فعل دارد و عدم بلوغ شخص (یا اجماع بر عدم وجوب

۱۲ - هر کس بخواهد که خداوند وی را در روزی که سایه‌ای جز سایه پروردگار وجود ندارد، از شدت گرمای ساطع از جهنم، حفظ نموده و بر وی سایه افکند، به معسر (در پرداخت دینش) مهلت داده، یا به وی ودیعه دهد.

۱۳ - تسمیت العاطس: القول لمن عطس «یرحمک الله» [و امثاله]. (فتح الله، ۱۱۱).

تحمید) خود، قرینه‌ای است که آن عمل، واجب نیست و از این رو این تقریر، دلالت بر استحباب می‌کند.
 ۳- انس (بن مالک) نقل کرده که: ما با پیامبر به سفر رفتیم؛ پس عده‌ای از ما روزه گرفته و عده‌ای دیگر، افطار نمودند؛ حضرت هیچ‌یک را سرزنش نمودند (ابوداود، ۵۳۸/۱؛ ابن سعد، ۱۳۸/۲؛ سیوطی، ۱۹۰/۱).

علامه حلی در ذیل این روایت می‌نویسد: «افطار نمودن روزه در سفر، رخصت^{۱۴} است [نه عزیمت^{۱۵}؛ و کسی که برای او افطار جایز باشد، همچنین برایش جایز است که مانند شخص مریض با مشقت روزه بگیرد؛ و به علاوه در صورت صحت این حدیث می‌توان از باب جمع بین ادله، آن را حمل بر روزه مستحبی نمود؛ زیرا تخیر با افضلیت منافات دارد، در حالی که بر افضلیت یکی از فعل یا ترک، اتفاق نظر وجود دارد؛ اگرچه در تعیین فرد افضل اختلاف است...» (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۵۴/۶).

دلالت بر کراهت:

۱- یونس بن عبدالرحمن از امام رضا چنین نقل می‌کند که: «به ایشان گفتم: فدایتان شوم رأی شما در باره شکار پرندگان در آشیانه‌هایشان و حیوانات وحشی در لانه‌هایشان به صورت شبانه چیست؟ مردم نسبت به چنین عملی کراهت دارند. حضرت فرمودند: این کار اشکالی ندارد». (طوسی، الاستبصار، ۴/۶۵) مرحوم خوانساری در ذیل این روایت می‌نویسد: «چیزی که بر نهی از شکار حیوانات وحشی در لانه‌هایشان دلالت کند جز آنچه مستفاد از تقریر امام است نیافتیم؛ امام کراهت شناخته شده بین مردم را نفی نمودند و نفی بآس تنها در برابر حرمت بوده؛ چرا که در غیر این صورت نفی کراهت نیز لازم می‌بود». (حسینی خوانساری، ۱۱۳/۵) بنا بر این، حکم کراهت مورد تقریر امام واقع شده است.

۲- بر اساس روایتی که در ذیل مصادیق حکم تکلیفی حرمت از حسین بن عبدالله راجع به ذبایح اهل کتاب ذکر گردید، شهید ثانی برای استنباط حکم کراهت به آن حدیث استناد نموده با این بیان که: «[نوع برخورد امام با معلی] ظهور در کراهت عمل وی دارد؛ چرا که در غیر این صورت حضرت، برای شخصی که ذبیحه اهل کتاب را خورده بود، حکم حرمت را بیان می‌فرمود و وی را از تکرار آن عمل، نهی می‌نمود؛ علاوه بر این، اخبار دال بر حلیت، از لحاظ سند، صحیح‌تر و دارای دلالت واضح‌تری هستند...» (شهید ثانی، شرح ۴۶۵/۱۱).

۳- در باب حکم پوشاندن قبر با لباس، جعفر بن کلاب در روایتی به نقل از امام صادق می‌گوید شنیدم که حضرت فرمودند: «قبر زن با لباس پوشانده می‌شود، اما قبر مرد پوشانده نمی‌شود. [این در حالی

۱۴- رخصت به معنای جواز ترک است (بجنوردی، حسن، منتهی الاصول، ۴۰۶/۲).

۱۵- عزیمت، یعنی وجوب و لزوم ترک و عدم جواز فعل (همان).

بود که [بر قبر سعد بن معاذ لباسی کشیده شد و پیامبر این صحنه را دیدند، لیکن آن را انکار و منع نکردند] (بروجردی، ۳/۴۰۹-۴۱۰).

نهی پیامبر به واسطه جمله خبریه در مقام انشاء، همراه با عدم ردع، ظهور در کراهت عمل انجام گرفته دارد و گویا حضرت، عمل مکروهی را تقریر نمودند (ر.ک: سبزواری، ۴/۱۸۲)؛ هر چند می‌توان از این تقریر، حکم اباحه و حتی استحباب را نیز برداشت نمود.

دلالت بر اباحه:

گفتنی است که طبق نظر اکثر اصولیان، «علت جواز قول یا فعل مقوّ به، آن است که معصوم، از اینکه خود، مرتکب فعل منکری شود و نیز اینکه فردی را بر انجام فعل منکری تقریر نماید، مصون است»؛ (جصاص، ۳/۲۳۵؛ فوزان، جمع المحصول، ۱/۶۳؛ همو، تیسیر الوصول، ۱/۸۱) «در نتیجه، تقریر ایشان دال بر جواز (اباحه) فعل یا قول بوده» (صدر، ۱/۲۳۳؛ مظفر، ۳/۷۰؛ جصاص، ۳/۲۳۵؛ زرکشی، ۳/۲۷۰)، و نیز بر رفع حرج، نسبت به چیزی که آن را جایز می‌داند، دلالت می‌کند (ابن تیمیه، ۱/۷۰؛ امام الحرمین، ۱/۱۸۷).

۱- از عمرو بن عاص نقل شده که گفت: «شب سردی در غزوه ذات سلاسل محتمل شدم و ترسیدم اگر غسل کنم از سرما هلاک شوم؛ پس تیمم نمودم و [به عنوان امام جماعت] نماز صبح را با همراهانم خواندم. همراهانم قضیه را برای پیامبر نقل کردند؛ حضرت فرمودند: آیا در حالی که جنب بودی با همراهان نماز خواندی؟ من هم از کسی که مرا از غسل کردن منع کرده بود، خبر دادم و گفتم من شنیدم که خداوند عز و جل می‌فرماید: «و لا تقتلوا أنفسکم إنّ الله کان بکم رحیماً»؛^۱ پس پیامبر خندیدند و چیزی نگفتند» (دارقطنی، ۱/۱۸۷).

سکوت توأم با خنده پیامبر، دلالت بر رضایت و صحت عمل انجام یافته می‌کند.

علامه حلی در کتاب منتهی المطلب این روایت را دال بر جواز می‌داند (۱/۳۷۳).

۲- برقی در کتاب المحاسن از پدرش از صفوان از عبد الرحمن بن حجاج از علی بن حنظله نقل کرده که گفت: «از امام صادق در باره ماهی‌ای به نام ریثا^۲ سؤال کردم؛ حضرت فرمودند: در این مورد افراد افراد دیگری نیز از من سؤال پرسیدند که در مورد صفت آن اختلاف نظر داشتند. راوی می‌گوید برگشتم و سپس ماهی را در ظرفی نزد ایشان آوردم و دوباره همان سؤال را پرسیدم و حضرت دوباره همان جواب را تکرار فرمودند. من به حضرت گفتم: ماهی را که برایتان آوردم! حضرت هم خندیدند و فرمودند: اشکالی

۱- و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است. (نساء/۲۹).

۲- ریثا نوعی ماهی کوچک دارای پولک‌های ظریف است که در مناطق گرمسیری، آن را ماهی اشته خوانند (دهخدا).

ندارد» (مجلسی، ۲۱۱/۶۲؛ حو عاملی، ۱۴۱/۲۴-۱۴۲) (برای مصادیق بیشتر ر.ک: همان، ۳۷۶/۱۶-۳۷۷).

خنده امام و نفی بآس توسط ایشان،^۱ دلیل جواز اکل این نوع ماهی است.

۳- «از عایشه نقل شده که گفت: ما همراه پیامبر [از مدینه] به سمت مکه خارج می شدیم. نوعی عطر خوشبو را قبل از احرام به پیشانی هایمان زدیم؛ هر گاه یکی از ما عرق می کرد، بر روی صورتش جاری می شد. پس پیامبر آن را می دید و نهی نمی نمود» (ابوداود، ۴۱۱/۱).

بر اساس مفاد این روایت، سکوت و نهی نمودن پیامبر، دلالت می کند بر اینکه بوی خوش باقی مانده بر لباس، قبل از احرام، مشکلی برای پوشیدن آن لباس بعد از احرام ایجاد نمی کند (عظیم آبادی، ۱۹۴/۵). در اینجا می توان گفت سکوت پیامبر حداقل، دلالت بر جواز فعل می کند؛ زیرا وی بر باطل سکوت نمی کند.^۲

دلالت بر صحت:

۱- از عبدالله بن ابی اوفی نقل شده که گفت: «ما به طریقه مردم شام^۳ در گندم و جو و روغن، در کیل معلوم تا زمان معین، معامله سلف انجام می دادیم. به وی گفته شد: آیا با کسی که مال سلم در نزد او بود چنین می کردید؟ گفت: از آنان در این باره نمی پرسیدیم» (بخاری، ۴۴/۳).

ابن حجر از جمهور علما نقل کرده که: مراد از عبارت «از آنان در این باره نمی پرسیدیم»، استفاده حکم، از عدم استتصال^۴ است و تقریر رسول الله دلالت بر جواز و صحت بیع سلم در چیزی که در وقت معامله موجود نیست، می کند (ابن حجر عسقلانی، ۳۵۶/۴-۳۵۷؛ عظیم آبادی، ۲۵۲/۹؛ شوکانی، نیل الاوطار، ۳۴۵/۵).

۲- «سلیمان بن خالد از امام صادق نقل کرده که: امام علی در باره سه نفر که با زنی در طهر واحد مجامعت نمودند (مربوط به دوران جاهلیت قبل از ظهور اسلام)، چنین عمل فرمود: بین آن سه نفر، قرعه

۱ - همانگونه که فقها نیز در مواردی بعد از استناد به احادیثی که در بردارنده تعبیر «لا بآس» بوده، اشاره به تقریر معصوم (ع) نموده اند: [اصفهان (مجلسی اول)، ۳۸۲/۱؛ میلانی، ۱۶۴-۱۶۵؛ سبزواری، ۷۹/۱۶-۸۰].

۲ - البته به نظر می رسد این موارد تماماً از نوع اباحه به معنای اعم باشند؛ اما اینکه حکم آن عمل، کدام یک از چهار حکم تکلیفی دیگر باشد، باید به سایر ادله مراجعه شود؛ کما اینکه خود علامه در مورد مثال اول، با توجه به ادله ای که از چنین عملی منع کرده اند، وجه جمع بین این دو دسته ادله را حکم به کراهت امام شدن شخص متیمم برای شخص متوضی دانسته است. (علامه حلی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ۱/۳۷۳). اساساً به نظر می رسد اثبات اباحه به معنای اخص با تقریر، ممکن نباشد؛ زیرا اثبات این معنای اباحه یا با تصریح صورت می گیرد (که از ویژگی های سنت قولی است) و یا با نفی چهار حکم تکلیفی دیگر که این نیز از سنت تقریری به تنهایی بر نمی آید.

۳ - نبط اهل شام، قومی از اعراب بودند که داخل عجم و روم شدند و انسابشان مختلط گردیده و زبانشان از فصاحت خارج شد. (ابن حجر عسقلانی، ۳۵۶/۴).

۴ - عدم ذکر صورت های مختلف یک مسئله هنگام بیان حکم.

انداخت و فرزند را به کسی داد که قرعه به نام او افتاده بود؛ و دو سوم دیه را برای دو نفر دیگر، بر عهده او قرار داد. پس پیامبر خندیدند به گونه‌ای که دندان‌هایشان پدیدار گشت و فرمودند: در این باره چیزی جز آنچه علی قضاوت نمود، نمی‌دانم» (حر عاملی، ۱۷۱/۲۱؛ ابن حنبل، ۴/۳۷۳).

گرچه فعل امام علی به جهت عصمت و امامت، به تنهایی برخوردار از حجیت است، ولی در این مسئله می‌توان به تقریر پیامبر نیز، استناد نمود.

نتیجه‌گیری

رابطه تقریر با سکوت، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی هر سکوتی، تقریر نبوده و هر تقریری الزاماً با سکوت محقق نمی‌شود.

گونه‌های دیگر تقریر، غیر از سکوت نیز بر اثبات احکام شرعی دلالت دارند.

تمامی احکام شرعی اعم از تکلیفی و وضعی در صورتی که مقوله، قرار گیرند، از تقریر، قابل استفاده می‌باشند.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- ابن همام، محمد بن عبدالواحد، *التقریر و التحبیر*، محمد بن محمد ابن امیرحاج، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، *شرح نهج البلاغه*، بی‌جا، دار إحياء الكتب العربية، عیسی البابی الحلبي و شرکاه، چاپ اول، ۱۹۶۲ م.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، *المسودة فی اصول الفقه*، بی‌جا، دار الكتاب العربی، بی‌تا.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *فتح الباری بشرح صحیح الامام ابی‌عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری*، بیروت- لبنان، دار المعرفة للطباعة و النشر، چاپ دوم، بی‌تا.
- ابن حزم، علی بن احمد، *الاحکام فی اصول الاحکام*، بی‌جا، زکریا علی یوسف، بی‌تا.
- ابن حمید، احمد، *الشرح علی شرح جلال‌الدین المحلی للورقات*، بی‌جا، بی‌تا.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، *المسند*، بیروت- لبنان، دار صادر، بی‌تا.
- ابن‌سعد، محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
- ابن مبارک، عبدالله بن مبارک، *مسند عبدالله بن المبارک و یلیه کتاب البر و الصلوة*، بیروت- لبنان، دار الكتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- ابوداود، سلیمان بن اشعث، *سنن ابی‌داود*، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

- اسنوى، عبدالرحيم بن حسن، *نهاية السؤل شرح منهاج الوصول الى علم الاصول و عليه حاشية سلم الوصول لشرح نهاية السؤل*، محمد بخيت مطيعى، بيروت- لبنان، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ ق.
- اصفهانى، محمدحسين، *الفصول الغروية فى اصول الفقهية*، قم، دار احياء العلوم الاسلامية، ١٤٠٤ ق.
- امام الحرمين، عبدالملك بن عبدالله، *البرهان فى أصول الفقه*، بيروت- لبنان، دار الكتب العلمية، ١٤١٨ ق.
- انصارى، مرتضى، بن محمد امين، *اوثق الوسائل فى شرح الرسائل*، موسى بن جعفر تبريزى، قم، انتشارات كتيبى نجفى، ١٣٦٩.
- آمدلى، على بن محمد، *الاحكام فى اصول الاحكام*، بى جا، المكتب الإسلامى، چاپ دوم، ١٤٠٢ ق.
- بجنوردى، حسن، *منتهى الاصول*، بى جا، بى نا، بى تا.
- بحرانى، يوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهرة*، بى جا، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، بى تا.
- بخارى، محمد بن اسماعيل، *صحيح البخارى*، بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ ق.
- بروجردى، حسين، *جامع الاحاديث الشيعية فى احكام الشريعة*، قم، بى نا، ١٣٩٩ ق.
- ترمذى، محمد بن عيسى، *الجامع الصحيح و هو سنن الترمذى*، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٣ ق.
- جصاص، احمد بن على، *اصول الجصاص المسمى: الفصول فى الاصول*، بى جا، بى نا، ١٤٠٥ ق.
- حر عاملى، محمد بن حسن، *وسائل الشيعية الى تحصيل مسائل الشريعة*، بيروت- لبنان، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ ق.
- حكيم، محمدتقى، *الاصول العامة للفقه المقارن*، چاپ دوم، مؤسسة آل البيت للطباعة و النشر، ١٩٧٩ م.
- خضرى، محمد، *اصول الفقه*، بى جا، المكتبة التجارية الكبرى، چاپ ششم، ١٣٨٩ ق.
- خويى، ابوالقاسم، *مصباح الفقاهة فى المعاملات*، قم، مكتبة الداورى، چاپ اول، بى تا.
- دارقطنى، على بن عمر، *سنن الدارقطنى*، بيروت- لبنان، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٧ ق.
- دهخدا، على اكبر، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ١٣٧٧.
- راشد، اياد محمد، *تقريرات الرسول صلى الله عليه و سلم و دلالتها على الاحكام: دراسة مقارنة*، عمان، دار الفاروق، چاپ اول، ١٤٢٨ ق.
- زرکشى، محمد بن بهادر، *البحر المحيط فى اصول الفقه*، لبنان- بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢١ ق.
- سبزوارى، عبدالاعلى، *مهذب الأحكام*، قم، مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ١٤١٣ ق.
- سبكى، على بن عبدالكافى، *الابهاج فى شرح المنهاج على منهاج: الوصول الى علم الاصول القاضى اللبىضاوى*، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٦ ق.
- سيوطى، عبدالرحمن بن ابي بكر، *الدر المنثور فى التفسير بالمأثور*، بيروت - لبنان، دار المعرفة للطباعة و النشر، بى تا.

- شاطبی، ابراهیم بن موسی، *المواقفات فی اصول الشریعه*، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.
- شافعی، محمد بن ادريس، *الرساله*، بیروت- لبنان، المكتبة العلمية، بی‌تا.
- شمس‌الائمه سرخسی، محمد بن احمد، *اصول السرخسی*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- شقیطی، محمد امین، *مذکره فی اصول الفقه*، مدینه منوره، مکتبه العلوم و الحکم، چاپ پنجم، ۲۰۰۱ م.
- شوکانی، محمد بن علی، *ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول*، بی‌جا، دار الکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- _____، *نبیل الاوطار: شرح منتقى الاخبار من احادیث سید الاخیار*، بیروت- لبنان، دار الجیل، ۱۹۷۳ م.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، *مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، بی‌تا.
- صدر، محمد باقر، *دروس فی علم الاصول*، بیروت- لبنان، دار الکتب اللبنانی / مکتبه المدرسه، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
- طباطبائی، محمد بن علی، *مفاتیح الاصول*، بی‌جا، مؤسسه آل‌البتی، بی‌تا.
- طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۳.
- _____، *تهذیب الاحکام*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۴.
- عبدالقادر، محمد عروسی، *افعال الرسول صلی الله علیه و سلم و دلالتها علی الاحکام*، جده، دار المجتمع للنشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.
- عطار، حسن بن محمد، *حاشیه العطار علی شرح الجلال المحلی علی جمع الجوامع فی اصول الفقه الشافعی*، بی‌جا، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.
- عظیم‌آبادی، محمد اشرف بن امیر، *عون المعبود: شرح سنن ابی داود*، بیروت- لبنان، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، محمد بن حسن فخرالمحققین، قم، بی‌تا، ۱۳۸۷ ق.
- _____، *تذکره الفقهاء*، بی‌جا، منشورات المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، بی‌تا.
- _____، *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
- _____، *نهایة الاحکام فی معرفه الاحکام*، مؤسسه اسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ ق.

- فاروقی، حارث سلیمان، **المعجم القانوني**، بيروت- لبنان، مكتبة لبنان، چاپ سوم، ١٩٩١ م.
- فتح الله، احمد، **معجم الفاظ الفقه الجعفري**، بی جا، بی نا، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، **تفسیر کبیر مفاتیح الغیب**، بی جا، بی نا، چاپ سوم، بی تا.
- فوزان، عبدالله بن صالح، **تیسیر الوصول إلى قواعد الأصول و معاهد الفصول**، بی جا، بی نا، بی تا.
- _____، **جمع المحصول فی شرح رسالة ابن سعدی فی الأصول**، بی جا، بی نا، بی تا.
- _____، **خلاصة الاصول**، بی جا، بی نا، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، ١٣٦٣.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار: الجامعة الدرر اخبار الائمة الاطهار**، بیروت- لبنان، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.
- مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، **روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه**، دوم، قم، مؤسسه فرهنگي اسلامي کوشانبور، ١٤٠٦ ق.
- محاسن حسن الفضل، عبدالله، **دراسات اصولية فی السنة التقریرية**، ریاض، مكتبة الرشد، ١٤٢٩ ق.
- محمدی، علی، **شرح اصول فقه**، دهم، قم، دار الفکر، ١٣٨٧.
- مرداوی، علی بن سلیمان، **تحبیر شرح التحریر فی اصول الفقه الحنبلی**، اول، عربستان سعودی- ریاض، مكتبة الرشد، ١٤٢١ ق.
- مسلم بن حجاج، **صحیح مسلم**، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- مشکینی اردبیلی، علی، **اصطلاحات الاصول و معظم ایحاثها**، پنجم، قم، نشر الهادی، ١٣٧١.
- مظفر، محمدرضا، **اصول فقه**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة، بی تا.
- مفید، محمد بن محمد، **المقنعه**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، چاپ دوم، ١٤١٠ ق.
- _____، **تحريم ذبائح اهل الكتاب**، بیروت - لبنان، دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ١٤١٤ ق.
- موسوی خوانساری، احمد، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، تهران، مكتبة الصدوق، ١٤٠٥ ق.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، **قوانین الاصول**، بی جا، بی نا، بی تا.
- میلانی، محمدهادی حسینی، **محاضرات فی فقه الإمامیة - کتاب الزکاة**، مشهد، مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ١٣٩٥ ق.
- نوری، حسین بن محمدتقی، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، بیروت، آل البيت لاحیاء التراث، چاپ دوم، ١٤٠٨ ق.
- ولایی، عیسی، **فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول**، تهران، نشر نی، چاپ اول، ١٣٧٤.